

تغییر بازخورد: مقایسه نظریه‌های انسجام خود و تأیید خود

Attitude Change: Comparing two Theories of Self-Consistency and Self-Affirmation

Ruhollah Mansouri Sepehr
M. A. in General Psychology

M. Karim Khodapanahi
Shahid Beheshti University

دکتر محمد کریم خداپناهی
استاد دانشگاه شهید بهشتی

روح‌الله منصورى سپهر
کارشناس ارشد روان‌شناسی عمومی

Mahmood Heidari
Shahid Beheshti University

محمود حیدری
مربی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

مقایسه دو نظریه انسجام خود و تأیید خود در تغییر بازخورد افراد نسبت به فرد مورد علاقه براساس یک طرح عاملی $2 \times 2 \times 2$ هدف پژوهش بود. یک نمونه ۱۲۰ نفری از دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی به دو گروه حرمت خود بالا و پایین براساس آزمون روزنبرگ (روزنبرگ، ۱۹۶۵). تقسیم شدند. سپس سناریویی مبتنی بر پارادایم ایفای نقش (نیل و دیگران، ۲۰۰۱) در اختیار آنان قرار گرفت که در آن تقاضای یک کودک ۱۰ ساله برای دریافت امضای شخص محبوب آزمودنیها در یک همایش مهم رد می‌شد. نیمی از آزمودنیها دلیل قابل قبولی برای رد درخواست دریافت می‌کردند (موقعیت توجیه کافی) و نیمی دیگر دلیل مناسبی برای رد درخواست دریافت نمی‌کردند (موقعیت توجیه ناکافی). به منظور تعیین دو موقعیت تمرکز بر خود و نامتمرکز بر خود (متغیر مستقل سوم) نیمی از آزمودنیها در هر دو شرایط توجیه کافی و ناکافی پیش از ارائه سناریو و نیمی دیگر پس از مطالعه سناریو آزمون حرمت خود را تکمیل کردند. نتایج نشان دادند که مطابق با نظریه انسجام خود (توجیه کافی و ناکافی) محبوبیت فرد از نظر شرکت‌کنندگان با حرمت خود بالا کاهش بیشتری داشت. نقش حرمت خود، تمرکز بر خود در فرایندهای ناهماهنگ، منبع ناهماهنگی (رفتار فرد یا دیگری) و پارادایمی که در آن ناهماهنگی رخ می‌دهد مورد بحث قرار گرفت.

واژه‌های کلیدی: ناهماهنگی شناختی، حرمت خود، نظریه انسجام خود، نظریه تأیید خود.

Abstract

This study compared self-consistency and self-affirmation theory with the aim of changing attitude toward a favorite individual in the context of $2 \times 2 \times 2$ design. A sample of 120 male students of Shahid Beheshti University participated in this study. Using the Rosenberg Self-esteem Scale (Rosenberg, 1965) participants were divided into two groups of low and high self-esteem. Next based on the Role Playing Paradigm (Nail et al., 2001) a scenario was read to the participants in which during a momentous meeting a person favorite to the participants rejected the request of a ten year old child who asked for his/her autograph. Half of the participants received a good explanation for this behavior (sufficient justification) while the rest received a poor explanation (insufficient justification). In order to determine two conditions of self-focus and non self-focus (third independent variable) half of the participants under both conditions (i. e., sufficient and insufficient justification) answered the Rosenberg Self-esteem Scale before and after the scenario was read to them. Consistent with the self-consistency theory, findings revealed that in both conditions of sufficient and insufficient justification the popularity of the individual decreased more among the participants with high self-esteem. The role of self-esteem, self-focus in dissonance processes, the source of dissonance (one's own behavior or another's) and the paradigm in which dissonance occurs are discussed.

Key words: : cognitive dissonance, self-esteem, self-consistency theory, self-affirmation theory.

مقدمه

پنجاه سال پیش، فستینگر (۱۹۵۷) نظریه ناهماهنگی شناختی^۱ را ارائه کرد که رفته‌رفته تبدیل به یکی از پایدارترین و تأثیرگذارترین نظریه‌ها در روان‌شناسی اجتماعی شد (ون‌اوروال و جوردنز، ۲۰۰۲). از دلایل این پایداری می‌توان از یک سو، به بیان موجز و کاربرد آن در قلمرو وسیعی از مسائل اشاره کرد و از سوی دیگر، پژوهشهایی را در نظر گرفت که براساس آنها توانسته‌اند به ایجاد تغییرات درازمدت در بازخوردها^۲ و رفتارها دست یابند (دیلارد و په‌فو، ۲۰۰۲).

از دیدگاه فستینگر (۱۹۵۷)، دو شناخت‌هنگامی ناهماهنگ هستند که با یکدیگر همخوانی ندارند و هیچ یک از دیگری تبعیت نمی‌کنند. ناهماهنگی، نوعی احساس آزاردهنده و ناخوشایند ایجاد می‌کند. به همین دلیل، یک حالت کشاننده‌ای در جهت کاهش ناهماهنگی ایجاد می‌شود. ناهماهنگی با برطرف کردن شناخت‌های ناهماهنگ، اضافه کردن شناخت‌های هماهنگ جدید یا کاهش دادن اهمیت شناخت‌های ناهماهنگ کاهش می‌یابد. اگرچه فستینگر اشاره‌ای به افزایش دادن اهمیت شناخت‌های هماهنگ به عنوان راهی برای کاهش ناهماهنگی نکرده است، اما این راه به طور منطقی از نظریه او منتج می‌شود. تلاش برای کاهش ناهماهنگی هنگامی رخ می‌دهد که ناهماهنگی به حدی رسیده باشد که این تلاش را برانگیزد (ژو، ژنگ، ژو و گو، ۲۰۰۹).

پژوهش‌های ناهماهنگی شناختی معمولاً در قالب سه پارادایم انجام می‌شوند: پارادایم موافقت القاشده^۳ (فستینگر و کارل اسمیت، ۱۹۵۹)، پارادایم انتخاب آزاد^۴ (برم، ۱۹۵۶) و پارادایم عدم تأیید باورها^۵ (فستینگر، رایکن^۶ و شاکتر^۷، ۱۹۵۶ نقل از دیلارد و په‌فو، ۲۰۰۲). پارادایم انتخاب آزاد یکی از متداولترین پارادایمها در پژوهش‌های ناهماهنگی است. در این پارادایم آزمودنیها چند ماده مشابه (مثلاً چند نوار موسیقی) را از نظر مطلوبیت ارزیابی می‌کنند. سپس از آنها خواسته می‌شود یکی از

آن مواد را برای خود انتخاب کنند. اما این انتخاب از بین موادی انجام می‌شود که مطلوبیت آنها در مرحله قبل تقریباً برابر ارزیابی شده باشد. به خاطر این ارزش مساوی، آزمودنیها در انتخاب یکی و رد کردن دیگری دچار ناهماهنگی می‌شوند. چرا که از یک سو ماده انتخاب شده چند ویژگی نامطلوب (مثلاً چند آهنگ بد) دارد و از سوی دیگر ماده انتخاب نشده هم چند ویژگی مطلوب (مثلاً چند آهنگ خوب) دارد. پس از این انتخاب، آزمودنیها باید دوباره آن مواد را ارزیابی کنند. معمولاً در ارزیابی دوم درجه مطلوبیت ماده انتخاب شده افزایش و درجه مطلوبیت ماده انتخاب نشده کاهش می‌یابد. تفاوت بین این دو ارزیابی (گسترش گزینه‌ها^۸) نشان‌دهنده میزان ناهماهنگی است (برم، ۱۹۵۶).

پژوهشهایی که در سالهای اولیه پس از ارائه این نظریه انجام شدند از آن پشتیبانی کردند (فستینگر و کارل اسمیت، ۱۹۵۹، آرونسون و کارل اسمیت، ۱۹۶۲، جرارد و ماتیوسون، ۱۹۶۶). اما پژوهشهای بعدی نشان دادند که عدم انسجام^۹ به تنهایی نمی‌تواند تغییرات بازخوردی را که نظریه ناهماهنگی پیش‌بینی می‌کند به وجود آورد. مثلاً شرمان (۱۹۷۰) به این نتیجه رسید که رفتار باید آزادانه انتخاب شده باشد تا بتواند ناهماهنگی ایجاد کند. آرونسون و کارل اسمیت (۱۹۶۲) نیز تأکید کردند که رفتار نباید توجیه خارجی زیادی داشته باشد. کارل اسمیت، کولینز و هلم‌ریخ (۱۹۶۶) هم بر وجود نوعی تعهد پس از انجام رفتار اشاره کردند. بدین ترتیب محدوده تبیین اصلی ناهماهنگی که مبتنی بر ناهمخوانی صرف بود محدودتر شد (شر و کوپر، ۱۹۸۹). در نتیجه نظریه‌های جدیدی مطرح شدند تا تبیینهای جامعتری را برای پیامدهای ناهماهنگی ارائه دهند. مهمترین این نظریه‌ها عبارتند از نظریه انسجام خود^{۱۰} (آرونسون و کارل اسمیت، ۱۹۶۲) و نظریه تأیید خود^{۱۱} (استیل و لیو، ۱۹۸۳، استیل، اسپنسر و لینچ، ۱۹۹۳). براساس نظریه انسجام خود، صرف اینکه دو شناخت با یکدیگر ناهمخوان باشند به ناهماهنگی منجر نمی‌شود، بلکه ایجاد ناهماهنگی متوقف به این امر است که آیا

1. cognitive dissonance

2. attitudes

3. induced compliance paradigm

4. free choice paradigm

5. belief disconfirmation paradigm

6. Riecken, H.

7. Schachter, S.

8. spread of alternatives

9. inconsistency

10. self-consistency theory

11. self-affirmation theory

شناختی وجود دارد که با خودپنداشت^۱ ناهمخوان باشد یا نه. اگر شناختی با خودپنداشت ناهمخوان باشد ناهماهنگی ایجاد می‌شود. بنابراین انتخابهای دشوار، به خاطر عدم انسجام شناختی باعث ناهماهنگی و تغییر بازخورد نمی‌شوند، بلکه در رابطه با «خود» این توانایی را پیدا می‌کنند. مثلاً گسترش گزینه‌ها در پارادایم انتخاب آزاد به این دلیل رخ می‌دهد که تصور انتخاب یک گزینه بد، با تصویر مثبتی که اکثر مردم از خودشان به عنوان تصمیم‌گیرندگان شایسته و مؤثر دارند ناهمخوان است. پس تغییر دادن درجه مطلوبیت ماده‌ها شخص را قادر می‌سازد تا افکار منفی مرتبط با خود را به نحوی توجیه کند. نظریه تأیید خود (استیل و لیو، ۱۹۸۳، استیل و دیگران، ۱۹۹۳) نیز مانند نظریه انسجام خود بر نقش مهم «خود» در ایجاد ناهماهنگی تأکید می‌کند اما در اینجا ناهماهنگی ناشی از ناهمخوانی منطقی بین دو شناخت یا ناهماهنگی بین شناخت و خودپنداشت نیست، بلکه ناهماهنگی تنش ناشی از تهدیدشدگی حس وحدت خود^۲ است (استیل و دیگران، ۱۹۹۳). براساس این نظریه نوعی نظام خود^۳ وجود دارد که وظیفه‌اش حفظ ادراک وحدت کلی است (استیل و دیگران، ۱۹۹۳). هر گاه شخص رفتاری انجام دهد یا متوجه چیزی شود که این وحدت را تهدید کند ناهماهنگی رخ می‌دهد. به عنوان مثال در پارادایم انتخاب آزاد، که شخص گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که چند ویژگی منفی دارد و گزینه‌ای را رد می‌کند که دارای ویژگیهای مثبتی بوده است، این وحدت کلی با تهدید مواجه می‌شود. بنابراین گسترش گزینه‌ها در پارادایم انتخاب آزاد برای کاهش ناهمخوانی اتفاق نمی‌افتد، بلکه برای بازیابی احساس کلی شخص از «خودش» رخ می‌دهد (ریدل، مک کانل و مکی، ۲۰۰۸).

از آنجا که هرگونه ناهمخوانی با خود (چیزی که مورد تأکید نظریه انسجام خود است) می‌تواند تهدیدی برای خود هم باشد (چیزی که مورد تأکید نظریه تأیید خود است)، در بسیاری از مواقع این نظریه‌ها پیش‌بینیهای

یکسانی انجام می‌دهند (تیبادو و آرونسون، ۱۹۹۲)، ولی در مورد افراد دارای سطوح پایین و بالای حرمت خود، پیش‌بینیهایشان مغایر است. گفته شد که در نظریه انسجام خود فرض بر این است که ناهمخوانی بین شناخت و خودپنداشت عامل ناهماهنگی است. پس افرادی که سطح بالایی از حرمت خود دارند در موقعیتهای تصمیم‌گیری ناهماهنگی بیشتری تجربه می‌کنند، چون اتخاذ یک تصمیم بد با خودپنداشت مثبتی که این افراد معمولاً دارند بیشتر ناهمخوان است تا با خودپنداشت افرادی که سطح پایینی از حرمت خود دارند. از این رو این افراد باید گسترش گزینه‌های بیشتری را نشان دهند تا به نوعی این ناهمخوانی را توجیه کنند، چون ناهماهنگی آنها بیشتر است. از سوی دیگر، در نظریه تأیید خود، تهدیدشدگی حس وحدت خود عامل ناهماهنگی است و اگر این وحدت به نحوی دوباره برقرار شود و نظام خود مورد تأیید قرار گیرد، ناهماهنگی برطرف می‌شود. از این دیدگاه افرادی که سطح بالای حرمت خود دارند ناهماهنگی کمتری را تجربه می‌کنند. چون آنها دارای حرمت خود بالا و متعاقب آن دارای منابع بزرگی از اطلاعات و افکار مثبت درباره خود هستند. آنها در موقعیتهای ناهماهنگی، به این منابع تأییدی تکیه می‌کنند و حس وحدت خودشان را دوباره باز می‌یابند. پس دیگر نیازی به گسترش گزینه‌ها ندارند. اما افراد دارای سطح حرمت خود پایین، چون منابع تأییدی کمتری دارند قادر به بازیابی وحدت خود نیستند و برای کاهش ناهماهنگی رو به تغییر بازخورد و گسترش گزینه‌ها می‌آورند. تاکنون پژوهشهای فراوانی برای آزمودن این نظریه‌ها صورت گرفته‌اند و هم اکنون برای هر یک از آنها حمایت‌های تجربی منتشر شده‌ای وجود دارند (استون و کوپر، ۲۰۰۱). به عنوان مثال استیل و دیگران (۱۹۹۳، مطالعه ۲) به بررسی نقش متقابل حرمت خود (پایین در مقابل بالا) و تمرکز بر خودپنداشت (متمرکز بر خود^۴ در مقابل نامتمرکز بر خود) در ناهماهنگی شناختی پرداختند* و به این نتیجه رسیدند که مطابق با نظریه تأیید خود، شرکت‌کنندگان

1. self-concept

2. threatened sense of self-integrity

3. self-system

4. self-focus

* استیل و دیگران (۱۹۹۳، مطالعه ۲) به منظور اعمال اثر تمرکز بر منابع خود، از نیمی از آزمودنیهایشان خواستند پیش از آغاز آزمایش، مقیاس حرمت خود روزنبرگ را تکمیل کنند. منطبق این کار این است که چون ماده‌های این مقیاس مستلزم رجوع مستقیم آزمودنیها به خودپنداره‌شان است، اگر آنها پیش از ورود به شرایط ناهماهنگی به این مقیاس پاسخ دهند، مطالعه اثر انسجام خود یا تأیید خود تسهیل می‌شود. در نتیجه انتظار می‌رود اثر تعدیل‌کننده حرمت خود هنگامی دیده شود که آزمودنیها پیش از ناهماهنگی بر خودپنداره خودشان متمرکز شده باشند.

می‌دهد. چرا که مفهوم مشترکی که در تعاریف بخشایش وجود دارد این است که در بخشایش شخص بر ناراحتی‌اش از فرد متخاصم غلبه می‌کند (سابکوویاک، ان‌رایت، وود، گاسین، فریدمن، السون و سارینوپولوس، ۱۹۹۵) و بدون درخواست فرد متخاصم، احساسهای منفی‌اش را نسبت به او کاهش می‌دهد و دیگر به دنبال تلافی نیست (دنتون و مارتین، ۱۹۹۸، برای مرور تعاریف رجوع شود به ورتینگتون و وید، ۱۹۹۹، ایتون، وارداستروتز و ساتلی، ۲۰۰۶). افزون بر این در ادبیات بخشایش رابطه مثبتی بین حرمت خود و بخشایش وجود دارد، به گونه‌ای که افراد دارای سطح بالای حرمت خود بخشنده‌تر از افراد واجد سطح پایین حرمت خود هستند (فریدمن و ان‌رایت، ۱۹۹۶، نتو و مالت، ۲۰۰۴، براون و فیلیپس، ۲۰۰۵، ایتون و دیگران، ۲۰۰۶). به این ترتیب می‌توان چنین برداشت کرد که آزمودنیهای پژوهش نیل و همکاران (۲۰۰۴) به جای موقعیت ناهماهنگی در موقعیت بخشایش قرار گرفته‌اند و افرادی که از سطح بالای حرمت خود برخوردار بوده‌اند به دلیل گرایش بیشتر به بخشایش، فرد متخاصم (کریس) را کمتر طرد کرده‌اند، بدون آنکه با تکیه بر منابع تأییدی، وحدت خود را به دست آورده باشند. از آنجا که طرد کردن کریس مستقل از سطح توجیه بود، یعنی در گروه توجیه کافی نیز افراد دارای سطح بالای حرمت خود کمتر کریس را طرد کردند، این احتمال افزایش می‌یابد.

واضح است که هنوز در بین پژوهشهای انجام شده در مورد نظریه‌های انسجام خود و تأیید خود شکاف وجود دارد و نمی‌توان به روشنی درباره درستی هیچ یک از آنها قضاوت کرد. بنابراین، مسئله اول پژوهش درباره نقش حرمت خود در کاهش ناهماهنگی شناختی است. به عبارت دیگر، سؤال اول پژوهش این است که آیا افراد واجد سطح بالای حرمت خود در مواجهه با ناهماهنگی شناختی، تغییر بازخورد بیشتری نشان می‌دهند؟

مسئله دوم درباره تمرکز بر خود بود. در پژوهش استیل و دیگران (۱۹۹۳) تفاوت بین افراد دارای سطوح بالا و پایین حرمت خود در تغییر بازخورد، فقط در شرایطی دیده شد که آزمودنیها پیش از ورود به فرایند ناهماهنگی با

دارای سطح بالای حرمت خود به طور معناداری کمتر از شرکت کنندگان دارای سطح پایین حرمت خود گسترش گزینه نشان دادند. ولی استون (۱۹۹۹) در پژوهشی که به منظور تکرار پژوهش استیل و دیگران (۱۹۹۳) انجام داد، به نتیجه‌ای رسید که از نظریه انسجام خود حمایت می‌کند. در پژوهش او افراد دارای سطح بالای حرمت خود گسترش گزینه بیشتری نشان دادند.

اکثر پژوهشهای انجام شده درباره این نظریه‌ها با استفاده از پارادایم انتخاب آزاد انجام شده‌اند. به همین دلیل نیل، می‌ساک و دیویس (۲۰۰۴) با استفاده از پارادایم ایفای نقش/ناماهنگی^۱ (نیل، کرل، دریک، گلن، اسکات و استاکی، ۲۰۰۱) به آزمون آنها پرداختند. در این پارادایم صرفاً از افراد خواسته می‌شود یک موقعیت ناهماهنگی‌زا را تجسم کنند و سپس پاسخ دهند که اگر در آن موقعیت بودند چگونه رفتار می‌کردند (نیل و دیگران، ۲۰۰۱). آنها از شرکت کنندگان خواستند دوستی به نام کریس^۲ را تصور کنند که طبق قراری که با هم گذاشته‌اند عمل نمی‌کند و نسبت به حضور در رستوران برای صرف شام، بدقولی می‌کند. کریس برای بعضی شرکت کنندگان، توضیح خوب و مناسبی برای این کار می‌آورد (توجیه کافی)، و برای بعضی دیگر، توضیح غیرقابل قبولی ارائه می‌داد (توجیه ناکافی). سپس از شرکت کنندگان خواسته شد که روی یک پیوستار نشان دهند پس از این اتفاق به چه میزان کریس را طرد می‌کنند و از او ناراحت هستند. نتایج پژوهش آنها از نظریه تأیید خود حمایت می‌کند. شرکت کنندگان دارای سطح بالای حرمت خود کمتر کریس را طرد کردند و کمتر دچار احساس دلخوری شدند. به تعبیر پژوهشگران، این افراد با تکیه بر منابع تأییدی خود، و در نتیجه با بازیافتن وحدت از دست رفته‌شان، دیگر نیازی به طرد کریس نداشتند و برای کاهش ناهماهنگی، تغییر بازخورد نشان ندادند.

موقعیتی که در پژوهش نیل و دیگران (۲۰۰۴) برای ایجاد ناهماهنگی به کار رفته است (بدقولی یک دوست و سپس طرد یا عدم طرد او از طرف شرکت کنندگان) شباهت بسیار زیادی به شرایطی دارد که بخشایش^۳ در آن رخ

دانشگاه شهید بهشتی بود که با روش نمونه برداری غیر-تصادفی انتخاب و براساس نمره‌های حرمت خود در گروه‌های چهارگانه جایگزین شدند.

تمرکز بر خود		گروه
نامتمرکز بر خود	متمرکز بر خود	
تغییر بازخورد	تغییر بازخورد	کافی
تغییر بازخورد	تغییر بازخورد	ناکافی

شکل ۱. نمودار طرح پژوهش

مقیاس حرمت خود روزنبرگ (RSES) (۱۹۶۵)، شامل ۱۰ سؤال است که در مقیاس ۴ درجه‌ای لیکرت پاسخ داده می‌شود. نتایج اجرای این مقیاس در یک نمونه ۵۰۲۴ نفری از دانش‌آموزان دبیرستانی امریکا ضرایب اعتبار^۲ و روایی^۳ آن را به ترتیب برابر با ۰/۸۲ و ۰/۷۷ به دست آورد. محمدی (۱۳۸۴) شاخصهای روان‌سنجی نسخه فارسی مقیاس در نمونه دانشجویان دانشگاه شیراز را برآورد و ضرایب اعتبار و روایی آن را به ترتیب برابر با ۰/۷۸ و ۰/۶۱ به دست آورد. اعتبار این مقیاس در پژوهش زاده‌محمدی، عابدی و خانجانی (۱۳۸۷) نیز با روش آلفای کرونباخ و بازآزمایی به ترتیب برابر با ۰/۶۹ و ۰/۷۸ به دست آمد.

شیوه اجرا: در هر جلسه، ۳ تا ۶ آزمودنی در یک گروه آزمایشی قرار می‌گرفتند و به هر یک از آنها دستورالعمل آزمایش به همراه سناریویی که باید مطالعه می‌کردند به شرح زیر داده می‌شد:

دستکاری شرایط توجیه: یکی از شخصیت‌های محبوبتان را در نظر بگیرید (مثلاً هنرپیشه، فوتبالیست یا ...). سپس سعی کنید موقعیت زیر را به طور واضح در ذهن خود مجسم کنید:

«تصور کنید در همایش مهمی هستید که آن شخص هم در آنجا حضور دارد و شما دوردور او را می‌بینید. در فاصله ۵ دقیقه‌ای بین بخش اول و دوم همایش، کودکی ۱۰ ساله، که او نیز علاقه زیادی به آن شخص دارد، در حالی که دفترچه‌های چندین نفر از دوستانش را در دست

تکمیل مقیاس حرمت خود، به نوعی بر خودپنداشتشان متمرکز شده بودند. اما در مطالعات بعدی (استون، ۱۹۹۹) تفاوت آنها در تغییر بازخورد ارتباطی با تمرکز بر خود نداشت. از این رو سؤال دوم این است که آیا در شرایط متمرکز بر خود، سطح بالای حرمت خود موجب تغییر بازخورد بیشتری می‌شود؟

در پژوهش حاضر سعی شد بر مبنای پارادایم ایفای نقش/ناهماهنگی (نیل و دیگران، ۲۰۰۱) شرایطی برای ایجاد ناهماهنگی طراحی شود که آزمودنیها مورد تهاجم قرار نگیرند (و به این ترتیب در موقعیت بخشایش واقع نشوند)، بلکه ناهماهنگی در جریان تصور تعامل دو فرد دیگر رخ دهد. آزمودنیها شرایطی را تصور کردند که یکی از افراد مشهور و مورد علاقه‌شان، کودکی را که از او خواسته است دفترچه‌های خودش و دوستانش را امضا کند طرد می‌کند و برای این کار، در مورد بعضی شرکت‌کنندگان، دلیل منطقی و قابل قبول (توجیه کافی) و در مورد بعضی دیگر، دلیل ضعیف و غیرقابل قبول (توجیه ناکافی) می‌آورد. سپس از آنها خواسته شد روی یک پیوستار نشان دهند که محبوبیت آن فرد چقدر برایشان کاهش یافته است. میزان افت محبوبیت به عنوان معیاری برای کاهش ناهماهنگی در نظر گرفته شد.

روش

این مطالعه بر پایه روش شبه تجربی و در قالب یک طرح عاملی $2 \times 2 \times 2$ انجام شد (شکل ۱).

در این پژوهش متغیرهای مستقل عبارت بودند از توجیه (با دو سطح کافی و ناکافی)، تمرکز بر خود (با دو سطح متمرکز بر خود و نامتمرکز بر خود)، و حرمت خود (با دو سطح بالا و پایین). بدین ترتیب ۴ گروه و در هر گروه ۱۵ نفر با سطح بالای حرمت خود و ۱۵ نفر سطح پایین حرمت خود شکل گرفت. متغیر وابسته نیز تغییر بازخورد آزمودنیها بود که با عنوان میزان افت محبوبیت فرد مورد علاقه در نزد آزمودنیها اندازه‌گیری شد.

گروه نمونه ۱۲۰ دانشجوی پسر کارشناسی ارشد

آن‌جا که پاسخ دادن به این مقیاس مستلزم توجه به خود و بازیابی شناخته‌های مرتبط با خود است، این آزمودنیها پیش از مطالعه سناریو بر خود متمرکز شدند. بقیه آزمودنیهای شرایط توجیه کافی و ناکافی پس از مطالعه سناریو، مقیاس حرمت خود (روزنبرگ، ۱۹۶۵) را دریافت کردند.

بدین ترتیب گروه ۱، توجیه کافی برای رفتار فرد مورد علاقه خود دریافت کردند و بر خود متمرکز شدند گروه ۲، توجیه کافی برای آن رفتار دریافت کردند اما متمرکز بر خود نشدند. گروه ۳، توجیه ناکافی دریافت کردند و متمرکز بر خود شدند. سرانجام گروه ۴، توجیه ناکافی دریافت کردند و متمرکز بر خود نشدند.

پس از مطالعه سناریو، هر یک از آزمودنیها سؤالی را دریافت کردند که برای سنجش میزان تغییر بازخورد آنها درباره فرد محبوبشان طراحی شده بود: «پس از خواندن این مطلب و مطلع شدن از این اتفاق، درجه محبوبیت آن شخص در نزد شما چقدر افت می‌کند؟». از آزمودنیها خواسته شد روی مقیاسی از صفر (اصلاً افت نمی‌کند) تا ۹ (به شدت افت می‌کند) به این سؤال پاسخ دهند.

یافته‌ها

میانگین و انحراف استاندارد افت محبوبیت (تغییر بازخورد) شرکت‌کنندگان به تفکیک گروهها و نتایج تحلیل واریانس چند راهه به ترتیب در جدولهای ۱ و ۲ ارائه شده است.

همان‌طور که در جدول ۲ مشاهده می‌شود، اثر توجیه $(F=56.0/0.5)$ در سطح کمتر از ۰/۰۱ معنادار است. شرکت‌کنندگان در شرایط توجیه ناکافی (گروههای ۳ و ۴)

دارد به او نزدیک می‌شود و از او می‌خواهد که آنها را برای یادگاری امضا کند. در همین هنگام دبیر برگزاری همایش از آن شخص می‌خواهد برای سخنرانی در آن همایش مهم آماده شود. از آن‌جا که او برای آماده کردن خود به چند دقیقه وقت نیاز دارد و همزمان با آن نمی‌تواند آن دفترچه‌ها را امضا کند، درخواست آن کودک را رد می‌کند».

در شرایط توجیه کافی دلیلی که فرد محبوب آزمودنیها برای رد درخواست کودک داشت، دلیلی موجه و قابل قبول بود و از این رو آزمودنیها توجیه کافی برای آن رفتار دریافت کردند. سناریویی که در شرایط توجیه ناکافی به آزمودنیها داده شد، از همه جنبه‌ها، به جز دلیلی که برای رد درخواست کودک وجود داشت، مشابه شرایط توجیه کافی بود:

«... در همین هنگام یکی از دوستان آن شخص از او برای صرف چای و گپی دوستانه دعوت می‌کند. از آنجا که او برای این گپ دوستانه و صرف چای به چند دقیقه وقت نیاز دارد، و همزمان با آن نمی‌تواند آن دفترچه‌ها را امضا کند، درخواست آن کودک را رد می‌کند».

دلیلی که در سناریوی شرایط توجیه ناکافی در اختیار آزمودنیها قرار داده شد، چندان موجه نبود و بدین ترتیب آزمودنیهای این شرایط، توجیه ناکافی برای رد درخواست آن کودک از طرف فرد محبوبشان دریافت کردند.

دستکاری شرایط تمرکز بر خود، طوری ترتیب داده شد که نیمی از آزمودنیهای شرایط توجیه کافی و همچنین نیمی از آزمودنیهای شرایط توجیه ناکافی پیش از مطالعه سناریو بر خودپنداشت خود متمرکز شوند. به این صورت که از آنها خواسته شد پیش از مطالعه سناریو، مقیاس حرمت خود/روزنبرگ (۱۹۶۵) را تکمیل کنند. از

جدول ۱.
میانگین و انحراف استاندارد تغییر بازخورد به تفکیک گروهها

نامتمرکز بر خود		متمرکز بر خود		نامتمرکز بر خود		متمرکز بر خود		
حرمت خود بالا	حرمت خود پایین	حرمت خود بالا	حرمت خود پایین	حرمت خود بالا	حرمت خود پایین	حرمت خود بالا	حرمت خود پایین	
<u>SD</u>	<u>M</u>	<u>SD</u>	<u>M</u>	<u>SD</u>	<u>M</u>	<u>SD</u>	<u>M</u>	
۰/۹۲	۱/۰۶	۰/۸۰	۰/۷۹	۲/۳۳	۱/۵۰	۰/۸۶	۱/۱۴	توجیه کافی
۱/۴۸	۷/۰۷	۰/۸۲	۷/۴۰	۰/۵۱	۸/۵۴	۱/۶۷	۴/۷۶	توجیه ناکافی

بیش از شرایط توجیه کافی (گروه‌های ۱ و ۲) افت محبوبیت را گزارش کردند. اثر تمرکز بر خود معنادار نبود ($F=0/141$ و $P=0/70$). به بیان دیگر در افت محبوبیت تفاوتی بین گروه متمرکز بر خود و نامتمرکز بر خود

مشاهده نشد. سرانجام اثر حرمت خود معنادار بود ($F=17/16$ و $P=0/01$). بدین ترتیب که افراد دارای سطح بالای حرمت خود به طور کلی بیش از افراد دارای سطح پایین حرمت خود افت محبوبیت نشان دادند.

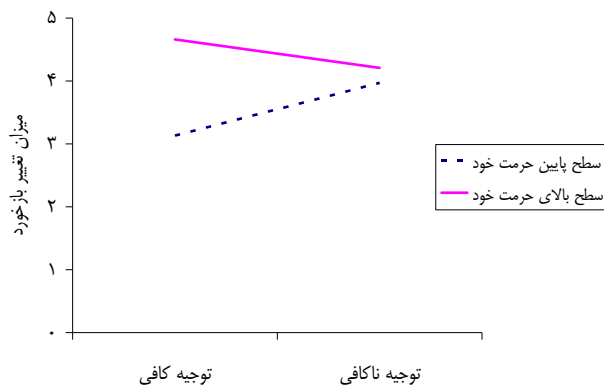
جدول ۲.

خلاصه نتایج تحلیل واریانس عاملی برای تأثیر توجیه، تمرکز بر خود و حرمت خود در تغییر بازخورد

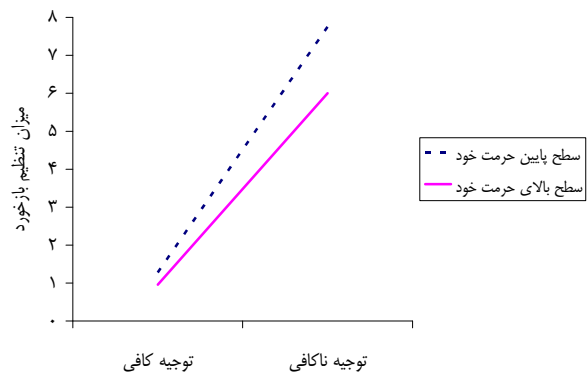
منبع	MS	F	P
توجیه	۱۰۰۹/۲	۵۶۰/۰۵	۰/۰۰۱
تمرکز بر خود	۰/۲۵	۰/۱۴۱	۰/۷۰۸
حرمت خود	۳۰/۹۲	۱۷/۱۶	۰/۰۰۱
توجیه × تمرکز بر خود	۷/۱۴	۳/۹۶	۰/۴۹۰
توجیه × حرمت خود	۱۴/۶۷	۸/۱۴	۰/۰۰۵
تمرکز بر خود × حرمت خود	۳۲/۶۶	۱۸/۱۲	۰/۰۰۱
توجیه × تمرکز بر خود × حرمت خود	۳۰/۲۰	۱۶/۷۶	۰/۰۰۱

از بین اثرهای تعاملی، تنها اثر توجیه × تمرکز بر خود معنادار نبود. نتایج اثر تعاملی توجیه × حرمت خود ($F=8/14$ و $P<0/005$) نشان داد (شکل ۲) که شرکت‌کنندگان دارای سطح بالای حرمت خود در شرایط توجیه ناکافی بیش از شرکت‌کنندگان واجد سطح پایین حرمت خود افت محبوبیت نشان دادند. اما این تفاوت در شرایط توجیه کافی مشاهده نشد.

محبوبیت داشتند، اما در شرایط نامتمرکز بر خود تفاوتی بین افراد دارای سطوح بالا و پایین حرمت خود در افت محبوبیت وجود نداشت.



شکل ۳. اثر تعاملی تمرکز بر خود و حرمت خود بر تغییر بازخورد



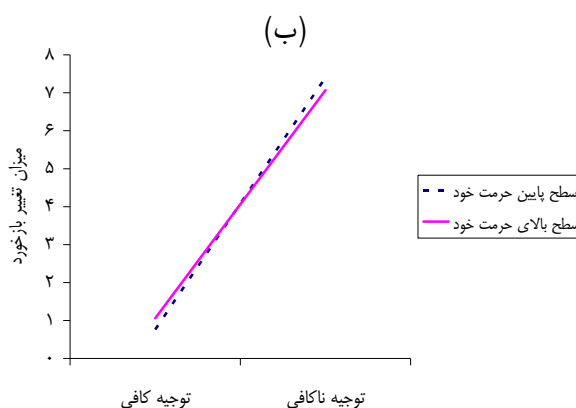
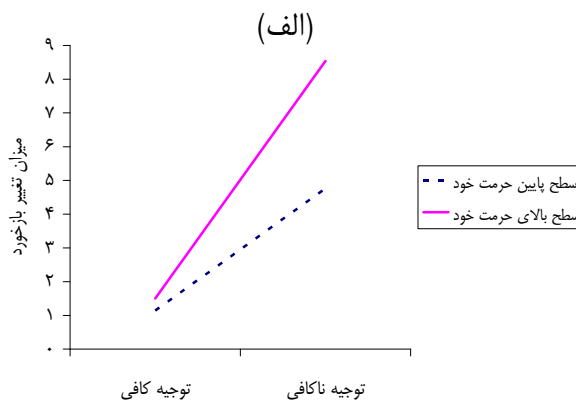
شکل ۲. اثر تعاملی توجیه و حرمت خود بر تغییر بازخورد

نتایج اثر تعاملی توجیه × تمرکز بر خود × حرمت خود نشان داد (شکل ۴) در گروه توجیه ناکافی و متمرکز بر خود (گروه ۳)، شرکت‌کنندگانی که دارای سطح بالای حرمت خود بودند بیش از شرکت‌کنندگان دارای سطح پایین حرمت خود افت محبوبیت نشان دادند، اما در گروهی که توجیه ناکافی دریافت کردند و متمرکز بر خود نشدند (گروه ۴) چنین تفاوتی مشاهده نشد.

نتایج، اثر تعاملی تمرکز بر خود و حرمت خود ($F=18/12$ و $P<0/01$) را نیز مشخص کرد (شکل ۳). یعنی افراد دارای سطح بالای حرمت خود در شرایط متمرکز بر خود بیش از افراد دارای سطح پایین حرمت خود افت

هماهنگ است. استون با استفاده از پارادایم انتخاب آزاد (برم، ۱۹۵۶) از شرکت‌کنندگان خواست که چند نوار موسیقی را از نظر مطلوبیت درجه‌بندی کنند. سپس شرایطی را ترتیب داد که افراد از بین دو نوار دارای مطلوبیت تقریباً یکسان، یکی را برای خودشان بردارند. سپس از آنها خواست دوباره آن نوارها را درجه‌بندی کنند. نتایج نشان دادند که گسترش گزینه‌ها در افراد دارای سطح بالای حرمت خود بیش از افراد دارای سطح پایین حرمت خود بود.

نتایج این پژوهش با پژوهش نیل و دیگران (۲۰۰۴) ناهمخوان است. آنها با استفاده از پارادایم ایفای نقش/ ناهماهنگی مشاهده کردند که افراد دارای سطح بالای حرمت خود، برخلاف پژوهش حاضر، کمتر از افراد واجد سطح پایین حرمت خود دچار ناهماهنگی شدند. نتایج آنها با نظریه تأیید خود (استیل و لیو، ۱۹۸۳) مطابقت دارد. این نظریه، ناهماهنگی را ناشی از عدم انسجام خود نمی‌داند، بلکه آن را پیامد تهدید وحدت کلی فرد تلقی می‌کند. از این رو افراد دارای سطح بالای حرمت خود، با تکیه بر منابع مثبتی که دارند، وحدت خود را باز می‌یابند و نیاز آنها به تغییر بازخورد کمتر است. در تبیین این ناهمخوانی نکته کلیدی این است که موقعیت ناهماهنگی در پژوهش نیل و دیگران (۲۰۰۴)، یعنی طردکردن یا نکردن دوستی که بدقولی کرده است، به گونه‌ای بود که به راحتی در مقوله بخشایش جای می‌گرفت (سابکوویاک و دیگران، ۱۹۹۵، دنتون و مارتین، ۱۹۹۸، ورتینگتون و وید، ۱۹۹۹). از آنجا که افراد دارای سطح بالای حرمت خود گرایش بیشتری به بخشیدن دارند (ایتون و دیگران، ۲۰۰۶، براون و فیلیپس، ۲۰۰۵، نتو و مالت، ۲۰۰۴، فریدمن و ان‌رایت، ۱۹۹۶). به نظر می‌رسد آزمودنی‌های دارای سطح بالای حرمت خود در پژوهش نیل و دیگران (۲۰۰۴)، صرفاً به دلیل گرایش بیشتر به بخشیدن، کریس را کمتر طرد کردند. ولی موقعیت ناهماهنگی در این پژوهش (طرد یک کودک از طرف فردی محبوب)، طوری بود که خودآزمودنی‌ها مورد خصومت قرار نگرفتند و بدین ترتیب واکنش به آن، مصداق بخشایش یا عدم بخشایش نبود. چرا که طبق تعاریفی که



شکل ۴. اثر تعاملی توجیه و حرمت خود بر تغییر بازخورد در شرایط متمرکز بر خود (الف) و نامتمرکز بر خود (ب)

بحث

نتایج این پژوهش نشان دادند که افراد دارای سطح بالای حرمت خود به طور کلی در مواجهه با ناهماهنگی شناختی تغییر بازخورد بیشتری داشتند. این نتیجه هماهنگ با پیش‌بینی‌های نظریه انسجام خود (آرونسون و کارل اسمیت، ۱۹۶۲) است. طبق این نظریه ناهماهنگی هنگامی رخ می‌دهد که رفتار با خودپنداشت ناهمخوان باشد. از آنجا که رویدادهای ناهمگون مانند اتخاذ یک تصمیم بد یا رفتار غیرمنتظره فردی که مورد علاقه و مورد پذیرش شخص است، با سطح بالای حرمت خود بیشتر ناهمخوان است، افرادی که دارای سطح بالای حرمت خود هستند برای بازیابی انسجام خود وادار می‌شوند با تغییر دادن بازخورد خود، ناهماهنگی را کاهش دهند. در این پژوهش، طرد یک کودک بدون توجیه کافی توسط فردی که مورد علاقه آزمودنی‌ها بود، ناهماهنگی ایجاد کرد و متعاقب آن، کاستن از محبوبیت او، ناهماهنگی را کاهش داد. نتایج این پژوهش با پژوهش‌های پیشین از جمله استون (۱۹۹۹)

از بخشایش وجود دارد، بخشایش فرایندی درونی است که در هنگام قرار گرفتن در معرض تهاجم و خصومت از سوی یک فرد دیگر به راه می‌افتد (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به ایتون و دیگران، ۲۰۰۶).

از نتایج دیگر این پژوهش، تأثیر حرمت خود فقط در شرایطی بود که افراد پیش از ورود به شرایط ناهماهنگی با تکمیل مقیاس حرمت خود، بر خودپنداشتن متمرکز شده بودند. این نتیجه با پژوهش استیل و دیگران (۱۹۹۳) هماهنگ است. در پژوهش این مؤلفان در شرایط عدم تمرکز بر خود، هیچ تفاوتی در گسترش گزینه‌ها بین شرکت‌کنندگان دارای سطوح بالا و پایین حرمت خود وجود نداشت. اما در شرایطی که آزمودنیها پیش از آزمایش، مقیاس حرمت خود را تکمیل کرده بودند، تفاوت معناداری بین آنها دیده شد. این نتیجه، از سوی دیگر، با پژوهش استون (۱۹۹۹)، نیل و دیگران (۲۰۰۴) ناهمخوان است. در این دو پژوهش، تفاوت بین سطوح بالا و پایین حرمت خود در تغییر بازخورد، در هر دو موقعیت متمرکز بر خود و نامتمرکز بر خود مشاهده شد. به نظر می‌رسد تفاوت موضوع ناهماهنگی این ناهمخوانی را تبیین می‌کند. به عنوان مثال موضوع ناهماهنگی در پژوهش نیل و دیگران (۲۰۰۴)، یعنی بدقولی یک دوست، بسیار بیشتر از موضوع ناهماهنگی پژوهش حاضر، یعنی طرد یک کودک توسط فرد محبوب، مستلزم درگیری خود و خودپنداشت است. چرا که در آنجا با تهاجم مستقیم به افراد (بدقولی)، «خود» افراد بدون واسطه هدف قرار گرفته است. بنابراین شرایط آن مطالعه به گونه‌ای بوده است که شرکت‌کنندگان به طور خودکار و کنترل نشده بر خودپنداشت آنها متمرکز شده و در نتیجه همه آنها (اعم از گروه متمرکز بر خود و نامتمرکز بر خود) از اثر تمرکز بر خود متأثر شده بودند. از این رو تفاوتی بین گروهها دیده نشد.

برای تبیین شکافهای موجود در ادبیات ناهماهنگی، نظریه‌های جدیدتری هم ارائه شده‌اند. مثلاً استون و کوپر (۲۰۰۱) برای تلفیق نظریه‌های انسجام خود و تأیید خود، الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود^۱ (SSM) را ارائه کرده‌اند. در این الگو فرض بر این است که خودپنداشت

افراد بسیار انعطاف‌پذیر است. یعنی برحسب موقعیت می‌تواند هم به عنوان منبعی در برابر تهدیدها عمل کند (مطابق با نظریه تأیید خود) و هم به عنوان یک معیار (مطابق با نظریه انسجام خود). طبق SSM، اگر در موقعیت ناهماهنگی، چند خوداسنادی^۲ مثبت و مرتبط با عمل ناهماهنگ در اختیار افراد قرار گیرد، خود به عنوان یک معیار عمل خواهد کرد و افراد دارای سطح بالای حرمت خود تغییر بازخورد بیشتری را نشان می‌دهند. اما اگر چند خود اسنادی مثبت ولی نامرتب با عمل ناهماهنگ در ذهن افراد قابل دستیابی شود، خود به عنوان یک منبع عمل خواهد کرد و افراد واجد سطح پایین حرمت خود تغییر بازخورد کمتری نشان می‌دهند.

اگرچه SSM در پژوهشهای بعدی مورد تأیید قرار گرفته است (استون و کوپر، ۲۰۰۳) و ظاهراً با تعدادی از مطالعات هماهنگی دارد (آرونسون، بلنتون و کوپر، ۱۹۹۵، بلنتون، کوپر، اسکورنیک و آرونسون، ۱۹۹۷)، اما چون مبتنی بر پژوهشهایی است که در آنها از پارادایم موافقت‌القاء شده استفاده شده و ناهماهنگی به وسیله رفتار خود افراد ایجاد شده است، نمی‌توان از آن برای تفسیر نتایج این پژوهش استفاده کرد.

از محدودیتهای این پژوهش استفاده از پارادایم ایفای نقش است. در این پارادایم برای ایجاد ناهماهنگی در آزمودنیها، صرفاً از آنها خواسته می‌شود که شرایط خاصی را تصور کنند. در این پژوهش از پارادایم عدم تأیید باورها (فستینگر و دیگران، ۱۹۵۶ نقل از دیلارد و په‌فو، ۲۰۰۲) در قالب پارادایم ایفای نقش (نیل و دیگران، ۲۰۰۱) استفاده شد. ولی تکرار این پژوهش با استفاده از پارادایمهای اصلی ناهماهنگی برای استحکام نتایج ضروری است. روشنترشدن ادبیات ناهماهنگی و نظریه‌های مربوط به آن و نقش حرمت خود در آن، مستلزم پژوهشهای بیشتری است. روند پژوهشهای انجام شده تاکنون، ما را به سمت پژوهشهایی هدایت می‌کند که علاوه بر در نظر گرفتن سطح حرمت خود، شرایط تمرکز بر خود و منبع ناهماهنگی (خود یا دیگری)، به نوع پارادایمی که ناهماهنگی در آن رخ می‌دهد نیز توجه داشته باشد.

منابع

- Dillard, J., & Pfau, M. (2002).** *The persuasion handbook: Developments in theory and practice.* USA: Sage Publications, Inc.
- Eaton, J., WardStruthers, C., & Santelli, A. (2006).** Dispositional and state forgiveness: The role of self-esteem, need for structure, and narcissism. *Personality and Individual Differences, 41*, 371-380.
- Festinger, L. (1957).** *A theory of cognitive dissonance.* Stanford, CA: Stanford University Press.
- Festinger, L., & Carlsmith, J. M. (1959).** Cognitive consequences of forced compliance. *Journal of Abnormal and Social Psychology, 58*, 203-210.
- Freedman, S. R., & Enright, R. D. (1996).** Forgiveness as an intervention goal with incest survivors. *Journal of Consulting and Clinical Psychology, 64*, 983-992.
- Gerard, H. B., & Mathewson, G. C. (1966).** The effects of severity of initiation on liking for a group: A replication. *Journal of Experimental Social Psychology, 2*, 278-287.
- Nail, P. R., Correll, J. S., Drake, C. E., Glenn, S. B., Scott, G. M., & Stuckey, C. (2001).** A validation study of the preference for consistency scale. *Personality and Individual Differences, 31*, 1193-1202.
- Nail, P. R., Misak, J., & Davis, R. (2004).** Self-affirmation versus self-consistency: A comparison of two competing self-theories of dissonance phenomena. *Personality and Individual Differences, 36*, 1893-1905.
- Neto, F., & Mullet, E. (2004).** Personality, self-esteem, and self-construal as correlates of forgivingness. *European Journal of Personality, 18*, 15-30.
- Rosenberg, M. (1965).** *Society and the adolescent self-image.* Princeton, NJ: Princeton University Press.
- زاده‌محمدی، ع.، عابدی، ع. و خانجانی، م. (۱۳۸۷).** بهبود حرمت خود و خودکارآمدی در نوجوانان. *فصلنامه روان‌شناسان ایرانی، ۱۵*، ۲۴۵-۲۵۲.
- محمدی، ن. (۱۳۸۴).** بررسی مقدماتی اعتبار و قابلیت اعتماد مقیاس حرمت خود روزنبرگ. *فصلنامه روان‌شناسان ایرانی، ۴*، ۳۱۳-۳۲۰.
- Aronson, E., & Carlsmith, J. M. (1962).** Performance expectancy as a determinant of actual performance. *Journal of Abnormal and Social Psychology, 65*, 178-182.
- Aronson, J., Blanton, H., & Cooper, J. (1995).** From dissonance to disidentification: Selectivity in the self-affirmation process. *Journal of Personality and Social Psychology, 68* (6), 986-996.
- Blanton, H., Cooper, J., Skurnik, I., & Aronson, J. (1997).** When bad things happen to good feedback: Exacerbating the need for self-justification with self-affirmations. *Personality and Social Psychology Bulletin, 23*, 684-692.
- Brehm, J. (1956).** Postdecision changes in the desirability of alternatives. *Journal of Abnormal and Social Psychology, 52*, 384-389.
- Brown, R. P., & Phillips, A. (2005).** Letting bygones be bygones: Further evidence for the validity of the tendency to Forgive Scale. *Personality and Individual Differences, 38*, 627-638.
- Carlsmith, J. M., Collins, B., & Helmreich, R. L. (1966).** Studies in forced compliance: The effect of pressure for compliance on attitude change produced by face-to-face role playing and anonymous essay writing. *Journal of Personality and Social Psychology, 4*, 1-13.
- Denton, R. T., & Martin, M. W. (1998).** Defining forgiveness: An empirical exploration of process and role. *American Journal of Family Therapy, 26*, 281-292.

- can Psychological Association.
- Stone, J., & Cooper, J. (2001).** A self-standard model of cognitive dissonance. *Journal of Experimental Social Psychology, 37*, 228-243.
- Stone, J., & Cooper, J. (2003).** The effect of self-attribute relevance on how self-esteem moderates attitude change in dissonance processes. *Journal of Experimental Social Psychology, 39*, 508-515.
- Subkoviak, M. J., Enright, R. D., Wu, C.-R., Gassin, E. A., Freedman, S., Olson, L. M., & Sarnopoulos, I. (1995).** Measuring interpersonal forgiveness in late adolescence and middle adulthood. *Journal of Adolescence, 18*, 641-655.
- Thibodeau, R., & Aronson, E. (1992).** Taking a closer look: Reasserting the role of the self-concept in dissonance theory. *Personality and Social Psychology Bulletin, 18*, 591-602.
- VanOverwalle, F., & Jordens, K. (2002).** An adaptive connectionist model of cognitive dissonance. *Personality and Social Psychology Review, 6*, 204-231.
- Worthington, E. L., Jr., & Wade, N. G. (1999).** The social psychology of unforgiveness and forgiveness and implications for clinical practice. *Journal of Social and Clinical Psychology, 18*, 385-418.
- Zhou, X., Zheng, L., Zhou, L., & Guo, N. (2009).** The act of rejecting reduces the desire to reconnect: Evidence for a cognitive dissonance account. *Journal of Experimental Social Psychology, 45 (1)*, 44-50.
- Rydell, R. J., Macconnell, A. R., & Mackie, D. M. (2008).** Consequences of discrepant explicit and implicit attitudes: Cognitive dissonance and increased information processing. *Journal of Experimental Social Psychology, 44 (6)*, 1526-1532.
- Sagarin, B. J., & Skowronski, J. J. (2009).** The implications of imperfect measurement for free-choice carry-over effects: Reply to M. Keith Chen's (2008). "Rationalization and cognitive dissonance: Do choices affect or reflect preferences?" *Journal of Experimental Social Psychology, 45 (2)*, 421-423.
- Scher, S. J., & Cooper, J. (1989).** Motivational basis of dissonance: The singular role of behavioral consequences. *Journal of Personality and Social Psychology, 56*, 899-906.
- Sherman, S. J. (1970).** Effects of choice and incentive on attitude change in a discrepant behavior situation. *Journal of Personality and Social Psychology, 15*, 245-252.
- Steele, C. M., & Liu, T. J. (1983).** Dissonance processes as self-affirmation. *Journal of Personality and Social Psychology, 45*, 5-19.
- Steele, C. M., Spencer, S. J., & Lynch, M. (1993).** Dissonance and affirmational resources: Resilience against self-image threats. *Journal of Personality and Social Psychology, 64 (6)*, 885-896.
- Stone, J. (1999).** What exactly have I done? The role of self-attribute accessibility in dissonance. In E. Harmon Jones & J. Mills (Eds.), *Cognitive dissonance: Progress on a pivotal theory in social psychology* (pp. 175-200). Washington DC.: American Psychological Association.